

حقیقت، موانع و گام‌های سلوک معنوی

از نگاه قرآن

استاد مسعود تاج آبادی

جلسه پنجم

## بسم الله الرحمن الرحيم

### راهبرد سعادت (طریق نیل به عبودیت)

باید به این بحث برسیم که برنامه قرآن کریم برای رسیدن به کمال نهایی و قرب خداوند متعال چیست؟ به بیان دیگر آن تحول بزرگ که باید مقدمه باشد برای کمال نهایی چیست؟ به بیان دیگر راهبرد کلان قرآن چیست؟ اهل سیر و سلوک می گویند این راهبرد معرفت النفس است.

### طریق قرآن یک ترک و یک فعل

علامه در رساله الولایه که به همین موضوع مباحث کلان و اساسی سیر و سلوک پرداخته اند می فرمایند طریق و روشی که قرآن مقرر کرده است و آن تحول بزرگی که در انسان باید رخ دهد دو چیز است که با هم تلازم دارند:

یکی: قطع تعلق و وابستگی به غیر خدا که مظهر آن قطع تعلق از دنیا است

دوم: توجه کامل و تام به خداوند متعال و ملکوت و عالم فراماده و فراطبیعت است  
بنابر این با بیان مرحوم علامه طباطبایی طریقی که قرآن قرار داده است دو جزء دارد

یک ترک و یک فعل؛

آن ترک، ترک تعلقات دنیوی و وابستگی های دنیوی است

و آن فعل، توجه تامی است که باید به خداوند متعال در انسان ایجاد بشود.

قاعدتا باید تبیین کنیم که مراد از قطع تعلق و آن توجه تام چیست؟

آیاتی که محور بحث علامه در رساله الولایه هستند و کلی تر در میزان بحث شده اند

### سوره نجم ۲۹-۳۰

**فاعرض عن من تولى عن ذكرنا و لم يرد الا الحياة الدنيا**

ای پیامبر اعراض کن و مراوده ای نداشته باش با کسانی که از یاد ما اعراض کردند و پشت کردند به ذکر ما

و این افراد هیچ اراده ای مگر لذات و مظاهر و جلوه های حیات دنیوی و معیشت ندارند.

### حد فهم

#### ذلک مبلغهم من العلم

مبلغ از بلغ و بلوغ به معنی نهایت است.

بلوغ علمی و فکری و عقلی این افراد همین دنیاست

در ادامه می فرماید

#### ان ربک هو اعلم بمن ضل عن سبيله و هو اعلم بالمهتدین

پروردگار تو آگاه ترست به کسانی که از مسیر خارج شدند و عالم ترست به کسانی که هدایت را پذیرفتند و مهتدی شدند و هدایت در جان ایشان نشست.

### نکات:

#### پیوند اعراض از ذکر خدا با گمراهی

اعراض از ذکر خدا که ملازم است با دنیا و هواپرستی با گمراهی و خارج شدن از مسیر حقیقت و کمال پیوند و تلازم دارد.

چرا که فرمود

#### فاعرض عن تولی عن ذکرنا و لم یرد الا الحیاة الدنیا ذلک مبلغهم من العلم

بعد فرمود

خدا می داند کی گمراه است و چه کسی مهتدی است یعنی این افراد گمراه هستند.

یعنی کسی که اعراض از ذکر خدا کرد و لازمه اش این شد که جز دنیا نمی فهمد این گمراه است

#### ضل عن سبيله

از راه خدا خارج می شود و از راهی که به خدا منتهی می شود منحرف می شوند.

راه خدا که انسان در آن به صفات و فضائل الهی نزدیک می شود.

پس میان اعراض از خدا و گمراه شدن تلازم وجود دارد.

و ضمناً این آیه با مفهوم مخالف می فرماید اگر کسی اعراض از ذکر نکند غرق در دنیاپرستی نمی شود و گمراه نمی شود.

### **و هو اعلم بمن اهتدی**

همین مطلب را می گوید که گروهی که در مقابل این گمراهان هستند، مهتدی هستند

مهتدی کسی است که اعراض از ذکر ندارد و کسی است که مصداق

### **لم یرد الا الحیاة الدنیا**

نیستند که همه هم و غمش دنیا باشد.

### **تفاوت هدایت و اهتداء**

واژه هدایت یک هادی و هدایتگر است یک مهدی که هدایت به او رسیده

یک مهتدی یعنی کسی که هدایت به او رسیده و او را پذیرفته و به لوازم آن ملتزم شده است

کسی ممکن است هدایت به او برسد و مصداق مهدی باشد ولی هدایت را نپذیرد

لذا نفرمود

هو اعلم بمن یهدی

فرمود

اعلم بمن اهتدی

یعنی کسی که هدایت در جان او نشسته است.

### **تضاد میان ذکر و دنیاگرایی**

میان ذکر الله و دنیاگرایی و تعلق به دنیا تضاد است.

نمی شود کسی بین ذکر الله و وابستگی به دنیا جمع کند.

اگر کسی می خواهد به ذکر الله برسد راهی جز اعراض از دنیا و دنیاپرستی ندارد.

در سوره شوری فرمود

### **و من كان يريد حرث الدنيا نوتة منها و ما له في الآخرة من نصيب**

کسانی که همه خواسته ی ایشان دنیا است دنیا را برای دنیا و لذات دنیا می خواهند در آخرت نصیبی ندارند

یعنی الان بی نصیب اند نه این که در قیامت بی نصیبند.

در مباحث تفاوت های هستی شناختی دنیا و آخرت گفته شد

که آخرت تجسم دنیا است و هیچ چیز در آخرت ساخته نمی شود

### **تلازم دوری از ذکر و تعلق به دنیا**

خداوند میان پشت کردن به ذکر و فاصله گرفتن از آن و این که انسان همه آمال و افکار و اهداف و خواسته های او منحصر در زخارف و لذات دنیا باشد، ملازمه برقرار کرده است. گویا این ها لازم و ملزوم هم هستند از هم جدا شدنی نیست.

می فرماید اعراض از ذکر ما کردند هدف و آمال و اندیشه ای جز دنیا ندارند. یعنی این ها با هم پیوسته است به هر اندازه که از ذکر خدا اعراض کنند به همان اندازه غرق در دنیا می شوند و به هر اندازه که غرق دنیا شدند از ذکر خدا اعراض می کنند.

### **کوتاهی درک**

اگر انسان از ذکر خدا اعراض کرد و به دنبال آن تعلق به دنیا و زخارف دنیا پیدا کرد مجاری و قوای ادراکی او بی اثر و بی فایده می شود.

یعنی اندیشه و آگاهی و عقل که خدا به او داده است. از درک مادیات و محسوسات فراتر نمی رود.

همه حقیقت و واقعیات را منحصر می کند در مادیات و آن چه که با حواس پنجگانه درک می شود ولی حقایق فراحسی و فرامادی را درک نمی کنند و چون درکی ندارند تعلق و علاقه و میل و شوقی هم در حقایق و آن عالم نخواهند داشت.

## دنیا و آخرت

هر آنچه در دنیا است در آخرت جلوه و ظهور می یابد  
کسی که در آخرت نصیبی ندارد یعنی در دنیا هم ندارد  
چون آخرت باطن دنیاست و دنیا ظاهر آخرت است و این دو دو جهان گسسته از هم نیستند  
یک جهان اند با دو چهره یک چهره با بدن مادی دیده می شود و یک چهره بدون بدن مادی.  
آخرت همین دنیاست. این دنیا جلوه دیگرش آخرت است  
در سوره روم فرمود

### *يعلمون ظاهرا من الحياة الدنيا و هم عن الاخرة غافلون*

منطق گفتگو این اقتضا را می کرد که بگوید  
و هم عن باطنها یعنی باطن الدنيا غافلون  
ولی فرمود

### *و هم عن الاخرة*

به قرینه تقابل در تفسیر این آیه می خواهد بگوید که آخرت باطن دنیاست  
و اگر می گفت باطنها دیگر این مطلب را نمی رساند که باطن دنیا چیست فقط می گفت که دنیا باطنی دارد که  
ایشان غافل اند.

برای اینکه هم بگوید دنیا باطن دارد و باطنش همان آخرت است.

پس اینکه در سوره شوری فرمود در آخرت بهره ای ندارند یعنی الان از باطن دنیا و ملکوت هستی و کمالات الهی نصیب و بهره ای ندارند.

پس ذکر خدا جز با اعراض از دنیا حاصل نمی شود

اگر انسان بخواهد توجه به خدا پیدا کند و روز به روز خدایی تر شود چاره ای جز آن که آن ترک و قطع تعلق رخ دهد چون این ها لازم و ملزوم هستند.

### قطع تعلق

در مناجات شعبانیه می فرماید

#### الهی هب لی کمال الانقطاع الیک

خدایا به من ببخش که کمال انقطاع به سوی تو داشته باشم یعنی از غیر تو گسسته بشوم و هیچ وابستگی به غیر تو نداشته باشم

بعد می فرماید

#### و انر ابصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک

بعد از این که کمال انقطاع حاصل شد این چشم های قلب من باز و نورانی می شود

#### حتى تحرق ابصار قلوبنا حجب النور فتصل الی معدن العظمة و تصیر ارواحنا معلقة بعز قدسی

آن قدر این قلب تیز بین شود که هم حجاب های ظلمانی هم حجاب های نورانی را کنار بزند

بعد متصل بشود به معدن عظمت که ذات اقدس الهی است

اینجا امیر المومنین ملازمه برقرار کردند که

تا انقطاع نشود نورانیت قلب نمی آید

به هر اندازه که انقطاع حاصل شود به همان اندازه این حجاب ها و فاصله و موانع و زنگار ها کنار می رود

وقتی این ها کنار رفت تازه انسان می فهمد که کمال و انسانیت و حقیقت و خدا چیست و او تا به حال در خواب فرورفته بوده است.

### آیه ۱۰۵ سوره مائده

**يا ايها الذين آمنوا عليكم انفسكم لا يضركم من ضلّ اذا اهتديتم الى الله مرجعكم جميعا فينبئكم بما كنتم تعملون**

مخاطب مومنین هستند

علیکم از کلمات تحریر است

ملازم نفس باشید و جدا نشوید

علیکم بالصلاة یعنی ملازم نماز باشید و از آن جدا نشوید

**لا يضرکم من ضلّ اذا اهتديتم**

اگر ملازم نفس باشد به هدایت می رسد و مهتدی می شود.

وقتی مهتدی شد دیگر گمراهی دیگران اثری و ضرری برای انسان ندارد.

فکر و اخلاق و رفتار گمراهان در جان و اخلاق انسان اثری ندارد. چون انسان ملازم نفس خود بوده است.

### نکات آیه

#### اهدای مترتب بر ملازم نفس بودن و اعراض نکردن

اینجا هم بحث اهدا است لکن اهداء در این آیه مترتب بر ملازم نفس بودن است

در سوره نجم فرمود ملازم ذکر خدا باشید اهدا پیدا می شود

اگر از ذکر خدا اعراض نکند و ملازم ذکر خدا باشد مهتدی می شود

و اینجا می فرماید اگر از نفس اعراض نکند و به آن پشت نکند مهتدی می شود و گمراه نمی شود

ذیل این آیه می فرماید که



هر کس گمراه شد تقصیر دیگران نیست

دیگران وسیله هستند ولی مشکل از خود انسان است که گمراه می شود

مشکلی که در درون انسان است مقدمه و وسیله می شود برای جنّ و نه انس بیرونی تا او را گمراه کنند

اگر این مشکل را نداشت و ملازم نفس خویش بود و خودش بود دیگران نه جنّ و نه انس نمی توانستند او را گمراه کنند. اینها همه واسطه اند.

آیه شریفه می خواهد بگوید هر چیزی در درون انسان است هدایت در درون خود انسان و است و گمراهی در درون خود او.

دیگران ضرری به انسان نمی رسانند و اگر ضرری رسانند باید بداند که خود خواسته است

یعنی خود غفلت کرده و دیگران از این استفاده کردند.

بنابراین هیچ کس در قیامت نمی تواند بگوید عامل بیرونی بود

هر چند عوامل بیرونی در حال آزمایش هستند و مواخذه خواهند شد.

ولی خود این فرد هم مواخذه می شود که اگر خودت بودی گمراه نمی شدی.

پس این دو آیه (سوره نجم و سوره مائده) می توانند مفسر و مکمل یکدیگر باشند.

آنجا ملازمت با ذکر راه نجات و اهداء بود و اینجا ملازمت با نفس مقدمه اهدا و نجات از گمراهی بود.

بعد می فرماید

**إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ**

چه کسانی را آگاه می کنند آن ها که ملازم نفس نیستند

## **تنبیه و آگاه کردن**

کسانی که ملازم نفس بودند آگاه هستند و از درون و بیرون خود آگاه می شوند

و از احوالات و اعمال و زوایای نفس خود آگاه هستند و نیاز به تنبیه ندارند.

آن‌هایی متنبه می‌شوند که از ذات و نفس خود غافل اند از این که غافل شدند از اعمال خود نیز غافل می‌شوند و از ظاهر و باطن اعمال غافل می‌شوند و نیاز به تنبیه دارند

### **فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ**

بنابر این در اثر ملازمه نفس است که انسان می‌تواند باطن اعمال خود را بفهمد و ظاهر و باطن اعمال خود را بشناسد

### **توجه به نفس همان ذکر**

از کنار هم قراردادن این دو آیه (سوره نجم و سوره مائده)

بدست می‌آید که بین ملازم نفس بودن قرآنی و ذکر الله یک تلازم است

یعنی هر چقدر ذکر الله داشته باشد توجه به نفس هم پیدا می‌شود خود را هم می‌شناسد

و هر اندازه که توجه به نفس داشته باشد و ملازم نفس باشد ذکر الله و توجه به خدا هم پیدا می‌کند

یعنی این‌ها دو چیز نیستند یعنی با دیدن نفس خدا را می‌بیند و با دیدن خدا نفس را می‌بیند.

تا اینجا اگر کسی از آن تحول بزرگ سوال کند

می‌توان گفت توجه تام و ذکر الله و اعراض از دنیا و هم می‌توان گفت توجه تام به نفس داشتن و وملازم آن بودن تحول انسان محسوب می‌شود.

### **سوره حشر ۱۹-۱۸**

برای اینکه نسبت دقیق ذکر الله و توجه به نفس معلوم بشود به سوره حشر نگاه می‌کنیم

**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَتَنْظُرَ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِعَدُوِّهِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ**

ای کسانی که ایمان آورده اید تقوا پیشه کنید

و هر نفسی و مومنی باید واریسی که کند که برای فردا خود چه تقدیم می‌کند

بعد می فرماید

**و اتقوا الله**

### **محاسبه نفس**

این آیه کما اینکه علامه طباطبایی رحمه الله فرمودند از آیاتی است که بر محاسبه و مراقبه نفس دلالت می کند

می فرماید

مراقب باشید برای فردای خود چه می فرستید

یعنی اهل محاسبه اعمال باشید

امروز چه کردم چه مقدار از کارهای من خدایی بود چه مقدار دنیایی

چه مقدار راه گشا و مقرب بود و چه مقدار مبعود بود

اگر کسی محاسبه را بنخواهد انجام دهد ، این محاسبه بدون مراقبه نمی شود

و اتقوا الله دوم یعنی در این مراقبه و محاسبه تقوا داشته باشد.

دوبار اتقوا را می فرماید

در اول آیه اتقوا الله و مراقبه داشته باشید

در آخر آیه تقوای دوم هست که بر می گردد به مراقبه و محاسبه یعنی سرسری نگیرید و نمره قبولی به خود

ندهید و با دقت و ترس از خدا حالات و رفتار خود را بررسی کند

چرا که ولو انسان سرسری بگیرد و نمره بالا به خود بدهد و بدی های خود را نبیند

### **ان الله خبير بما تعملون**

خدا که بر اساس ارزیابی انسان و محاسبه او ارزیابی و محاسبه نمی کند

او خود خبير است و حساب می کند

پس قبل از اینکه خدای خبیر محاسبه کند انسان باید خود اهل محاسبه دقیق باشد.

## خود فراموشی

در ادامه می فرماید

و لا تکنونوا کالذین نسوا الله فانساہم انفسہم

نشوید مانند کسانی که خدا را فراموش کردند و خدا هم کاری کرد که خود را فراموش کردند

چرا خود فراموشی چون خدا را فراموش کردند

## نکته اول: معنی نسیان خدا

نسیان خدا به معنی فراموش کردن خدا نیست. چون معنی ندارد مومن و حتی کافر وجود خدا را فراموش کنند

کافران هم در اصل خدا دار بودن عالم و یگانه بودن او تردید ندارند، در صفات است که مشکل دارند.

در این جا لازمه خدا فراموشی یعنی بی توجهی و بی اعتنائی به حضور خدا در عالم مراد باشد. یعنی اثر

نپذیری از حضور خدا در عالم انگاه عالم چه خدا داشته باشد یا نداشته باشد انسان کار خود را می کند.

مانند فردی که بعد از مدتی بیماری خوب شده است و حالا رفیقش را می بیند به او می گوید تو ما را فراموش کردی.

منظورش این است که به لوازم دوستی عمل نکرده ای و در حال بیماری خبری از ما نگرفتی.

فراموش کردن یعنی اعراض کردن و به گونه ای وانمود کردن که انسان خدا و دستورات او را ندیده است.

مثل کسانی که خدا را فراموش کردند یعنی خدا از صحنه زندگی و دل و رفتار و کردار و اخلاق و اهداف

حذف کردند و نقشی برای او در نظر نگرفتند.

اگر انسان این کار را کرد خدا کاری می کند که او به خود فراموشی دچار شود.

## فانساہم انفسہم

## معنی خود فراموشی

خود فراموشی هم معنا ندارد

خود انسان روح اوست که مجرد است و دچار غفلت و خواب نمی شود. بدن غافل می شود و به خواب می رود.

پس هیچ انسانی حتی مجانبین خود را فراموش نمی کنند. ممکن است اطرافیان را فهم نکنند ولی خود را فراموش نمی کنند که هستند و هویت دارند.

این جا می فرماید که خود را فراموش می کنید منظور فراموشی خود حقیقی است یعنی هویت اصلی را فراموش می کند. این که چی هست و کی هست و کجا باید برود آن را فراموش می کند و بی اعتنا می شود.

## عکس نقیض آیه حشر

در این آیه میان غفلت از خدا و غفلت از نفس تلازم برقرار شد.

مفهوم مخالف این جمله و این آیه چیست؟

عکس نقیض آن چیست؟

اگر خودتان را به یاد داشته باشید خدا را هم به یاد خواهید داشت.

اگر نفس خود را بشناسد و اینکه کیست و از کجا هست و به کجا باید برود، خدا را هم می شناسد و اعراض نمی کند.

علامه طباطبایی رحمه الله می فرماید که عکس نقیض آیه فوق روایت معروف

«من عرف نفسه فقد عرف ربه»

است.

در این آیات سوره حشر صحبت از این بود که انسان خود را فراموش نکند و در سوره مائده صحبت از ملازم با نفس بودن و به آن التفات به نفس داشتن بود.

## جمع بندی آیات

با این توضیحات اگر چهار دسته آیات؛ آیه سوره نجم (اعراض از ذکر خدا)، آیه سوره مائده (مراقبت نفس) و آیات سوره حشر (فراموش نکردن نفس) و آیه سوره روم (آخرت باطن دنیا) را کنار هم بگذاریم این نکات بدست می آید:

۱- ذکر الله همان ذکر نفس و نسیان الله همان نسیان نفس است.

۲- مشاهده خداوند متعال با مشاهده باطن و حقیقت نفس تلازم دارد.

۳- و در واقع این آیات چیز دیگر و فراتری می فرمایند که همه اتفاقات خود در درون سالک و در درون نفس او اتفاق می افتد.

همه اتفاقات در درون نبی خدا و ولی او می افتد.

اگر خدا را می بیند در درون خود با درون خود می بیند.

اگر حقایق عالم غیب را می بیند در درون خود می بیند نه اینکه با بدن و چشم و حواس ظاهری این درک را داشته باشند.

همه چیز در درون و نفس و روح انسان اتفاق می افتد.

پس در جستجوی خدا بودن و به خدا رسیدن در درون اتفاق می افتد همانطور که از خدا دور شدن در درون انسان اتفاق می افتد

هر تجلی و هر کمالی در درون خود انسان است و از بیرون او نیست و از بیرون چیزی به او داده نمی شود

این درون انسان است که دگرگون می شود و به جلو می رود و رشد می کند. یا اگر از مسیر خارج شود دائم به درکات جهنم سقوط می کند.

## شناخت نفس طریق الی الله

با آن روایتی که گفته شد عکس نقیض آیه ۱۹ سوره حشر است، سخن عارفان که طریق الی الله معرفت نفس است، روشن می شود. یعنی اگر انسان نفس خود را آن طوری که هست شناخت و درون خود را دید، خدا را می بیند.

و بدون آن که تقدم و تاخر باشد و فاصله ای وجود داشته باشد خدا را در درون خود می بیند.

و معلوم می شود که اگر گفته شد از دنیا جدا بشوید و از غیر خدا قطع کنید برای این است انسان بتواند به درون خود برود و خود را ببیند؛ چرا که تا زمانی که به دنیا و مظاهر دنیا توجه دارد و تعلق خاطر دارد خود را نمی بیند با قطع آن می تواند خود را و خدا را ببیند.

## روایاتی که بر تلازم بین توجه به نفس با توجه به خداوند اشاره دارد

این ملازمه میان توجه به نفس و توجه به خدای متعال در روایات بسیار آمده است

### روایت نخست:

امیر المومنین علی علیه السلام

### عجبت لمن یجهل نفسه کیف یعرف ربه

تعجب کردم از کسی که به خود جاهل است ولی می خواهد پروردگار را بشناسد.

اگر انسان معرفت نفس را به همان معنایی که عارفان می گویند و خواهیم گفت پیدا نکرد و یا تهذیب نفس پیدا نکرد خدا را نمی تواند بشناسد ولو استاد فلسفه صدرایی باشد.

چون هر چه معرفت می یابد حصولی و ذهنی و عقلی و مفهومی است و هر شناخت مفهومی و عقلی از خداوند متعال عین شرک و نشناختن اوست.

هر شناخت مفهومی و عقلی باعث محدود شدن خدا می شود و آن دیگر خدا نیست.

علم حصولی انسان را به خدا نمی رساند. در عالم واقع شرک می آورد

اینکه می گویند باید ادله عقلی و فلسفی خوانده شود برای این است که چاره ای نیست و مقدمه است.

برهان صدیقین و هیچ کدام معرفت به خدا نمی آورد تا زمانی که انسان خود را بشناسد و معرفت نفس حقیقی بیابد در آن موقع کم کم خدا در دل انسان خود و اسماء و صفاتش را نشان می دهد

### روایت دوم:

**عجبت لمن ینشد ضالته و قد اضلّ نفسه فلا یطلبها**

تعجب از کسی که شیء ای را گم کرده و مرتب می گردد تا آن را پیدا کند لکن این فرد خود را گم کرده است ولی دنبال خود نمی گردد.

به جای گشتن دنبال اشیاء گمشده انسان باید دنبال خود بگردد

### روایت سوم:

**من جهل نفسه کان بغیره اجهل**

جاهلتر است به دیگران کسی که به خود جاهل است

فقط از طریق معرفت نفس انسان به علم حقیقی می رسد

### روایت چهارم:

**من لم یعرف نفسه بعد عن سبیل النجاة و خبط عن**

از سبیل رستگاری و نجات دور می شود و در ضلالت ها می افتد.

### روایت پنجم:

تا اینجا صحبت از شناخت بود

**العارف من عرف نفسه فاعتقها و نزهها عن کل ما یبعدها و یوبقها**

عارف کسی است که خود را شناخت و نشانه ی این خود شناسی عتق نفس خود است و

از هر چیزی که او را از خدا و کمالات دور می کند پاک می گرداند و از همه رقیت ها رها میکند

### روایت ششم:

**الکیس من عرف نفسه و اخلص اعماله**



زیرک کسی است که خود را بشناسد و اعمال خویش را خالص گرداند

یعنی ملازمه است میان خودشناسی و اخلاص در عمل یعنی بدون اخلاص به معرفت نمی رسد و بدون رها سازی و پاک سازی نفس به معرفت آن نمی رسد.

این معرفت نفس که قرآن در سوره مائده فرمود و عارفان می گویند معرفت عقلی و ذهنی نیست که علم النفس را بیاموزد و خیال کند که شناخته است مثلاً تجرد و ازلیت و ابدیت نفس و اتحاد با قوا و قوا جلوه های نفس است این ها معرفت نفس نیست

کسی که معرفت نفس پیدا می کند خود را آزاد می کند. از وابستگی ها و ابتداء نامشروع آنها که دین آن را گناه و رذائل اخلاقی نامیده است خود را آزاد می کند.

و بعد کم کم تعلقات بعدی را نابود می کند

### روایت هفتم:

#### اکثر الناس معرفة لنفسه اخوفهم لربّه

در میان مردم کسی بیشتر از همه خدا را می شناسد که بیشتر از همه از خدا بترسد

پس میان معرفت نفس و معرفه الله و خوف از خدا و خشیت و ترس از او ملازمه است. یعنی باید این ها پدید بیاید که معرفت نفس رخ دهد.

### روایت هشتم:

#### من عرف نفسه تجرد

کسی که خود را شناخت به تجرد می رسد

یعنی از غیر خدا تجرد پیدا می کند همه آنچه میان او و خدا حجاب است.

### روایت نهم:

#### من عرف نفسه جاهدها

نفس را اگر شناخت با او مجاهده و مبارزه می کند

تا وابستگی های نفسانی و هواها و صفات نامشروع و نادرست را از خود دور کند.

### روایت دهم:

#### من جهل نفسه اهلها

کسی که شناسد خود را و به معرفت نفس نرسیده است نفس خود را رها می کند و آن را مهمل می گذارد و مراقبه ای نسبت به آن ندارد.

#### تعریف معرفه النفس

با توجه به این روایات می توان به تعریفی در باب معرفت النفس رسید

معرفت نفس یعنی اهتمام و توجه تامی به خداوند متعال پیدا کردن و دوری کردن و بریدن از هر آنچه که انسان را از خدا و توجه به او کار کردن برای او باز می دارد.

اگر این طور شد حقیقت نفس انسان و ارتباط او با خداوند متعال برایش آشکار می شود.

اگر کسی آن حجابی که بین خود و خدای متعال هست برطرف شود حجاب های میان او و حقایق هستی هم برطرف می شود.

چون حجاب میان انسان و خدا حجاب میان انسان و حقایق دیگر را ایجاد می کند

این حجاب اصلی که برداشته شد و انسان خود را عین وابستگی و عین ربط به خدای متعال دید و هیچ هویتی برای خود قائل نشد و ندید چنین فردی حقایق هستی را آن طور که هست می بیند

بنابر این تحول عظیمی که باید رخ دهد و معرفت و تهذیب نفس چیزی جز انقطاع کامل از غیر خدا و توجه کامل و تام به خداوند سبحان و متعال نیست.

#### علت محوریت نفس

چرا اینطور است و راه رسیدن به خدا در ملازمه با نفس و تهذیب و قطع وابستگی و تعلق به غیر خدا و تجرد آن است؟

این مساله اصول انسان شناختی و جهان شناختی دارد.

این که می‌گوییم همه چیز اعم از معرفت و مشاهده و... در درون انسان رخ می‌دهد اصولی دارد. یکی از آن اصول این است که روح انسان مجرد و از عالم ملکوت است و موجودی که مجرد و ملکوتی شد این امکان را دارد که به همه حقایق هستی علم پیدا کند و این توانایی را دارد که هیچ چیز دنیایی او را ناراحت یا مشغول نکند و برای او اهمیت نداشته باشد.

**سوال**

لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم چه نسبتی با امر به معروف و نهی از منکر دارد؟

**پاسخ:**

انسان یک ویژگی ذهنی و فکری دارد و یک ویژگی رفتاری

به لحاظ ذهنی باید بداند که نتیجه همه چیز دست خداست.

یعنی بداند که هدایت بالفعل دست انسان نیست حتی هدایت بچه های خود را در دست ندارد.

در قرآن خطاب به پیامبر خود می فرماید

**لست منہم فی شیء**

که پیامبر هم در دین کاره ای نیست یعنی تو وظیفه خود را انجام بده و خود را مسئول نتیجه ندان و مسئول اینکه حتما باید مثلا ابوسفیان را هدایت کنی نه این گونه نیست تو باید به لحاظ ذهنی خود را آزاد کنی لذا در آیات متعدد این مفهوم را به پیامبر خود منتقل می کند.

**فلعلک باخع نفسک الا یكونوا مومنین****انک لا تهدی من احببت**

تو نذیر هستی و امر به معروف می کنی و نهی از منکر می کنی

بنابر این به لحاظ ذهنی آزاد باید بود و در بند نتیجه نباید باشد

اما به لحاظ رفتاری باید وظیفه خود را انجام دهد چون انسان عبد است و آنچه را خدا خواسته باید انجام دهد

خدا خواسته است که نصیحت کند یا مراقب باشد اینگونه خواهد بود اگر خدا خواسته است امر به معروف کند یا نهی از منکر کند همان کار را می کند.

اما به لحاظ ذهنی باید آزاد باشد، به خدا واگذار کند و در بند نتیجه نباشد.

نشانه آن این است که انسان از حد اعتدال خارج نشود

یعنی هنگام هدایت دیگران عصبانی نمی شود و خشم نمی گیرد که حرف نا مربوطی هم بزند.

همین که عصبانی می شود و حرف نامربوط می زند یعنی ذهن او نسبت به نتیجه آزاد نیست و خود را مسئول و مالک نتیجه هم می داند.

نشانه دیگر اینکه آرامش خود را حفظ کند و چیزی آن را به هم نزند

یکی از عالمان در یک مدرسه ای حجره ای داشته است و رفتار یک طلبه او را شاد کرده بوده است لذا سه شب برای او که طلبه نداری هم بوده است غذا می برد و آن طلبه نمی پذیرد.

این عالم در این مساله حساسی درگیر این می شود که چرا این طلبه کمک را نمی پذیرد

آن عالم بعد از شب سوم در عالم خواب عتاب می شود که تو چرا اینقدر مشغول مساله او شدی چه کار داری که چرا پذیرفت یا نپذیرفت.

یعنی ذهن انسان نباید درگیر شود چون حضور قلب خود و تمرکز را از دست می دهد.

انسان از لحاظ ذهنی باید بداند که کاره ای نیست و آن کسی که هدایت باید بشود می شود ولی او نباید به آن مساله درگیری ذهنی داشته باشد.

گاهی انسان برای کسی در بستگان یا دوستان کاری در جهت هدایت انجام می دهد الان نتیجه نمی دهد ولی نتیجه پنهان خود را دارد و به وقت خود اثر می گذارد و نتیجه می دهد.

پس ذهن باید آزاد باشد که انسان فقط وظیفه و باید ها را انجام دهد حال نتیجه گرفت یا نه آرامش و تمرکز و حضور قلب خود را از دست ندهد

و همینطور به رفتارهای غیر حق دچار نشود مثلاً دروغ یا غلو یا دشنام را وسیله هدایت دیگران قرار ندهد. یعنی با یک باطل بخواهد که حقی را زنده کند و با گمراه کردن خود دیگری را هدایت کند. این را قرآن از انسان خواسته است.

## سوال دوم

نفس انسان کدام بخش انسان است؟ من گرایبی در اندیشه غرب مادی است لذا تعریف او از نفس تفاوت میکند. خلاصه در نگاه افراد مختلف من تفاوت می کند تعریف دقیق آن چیست؟

چطور این نفس با شناخت خدا ارتباط دارد؟

جلسه بعد به این سوالات خواهیم پرداخت...

### سوال سوم

اشتباه دیگران مشکلاتی برای انسان بوجود می آورد و این مشکلات در هدایت او هم تاثیر می گذارد مثلا با ارتباط با اجنه یا دعانویسی برای کسی به جای حل مشکل او مشکلی برای وی ایجاد می کند؟

### پاسخ:

افرادی که واسطه گمراهی هستند اگرچه مضر نیستند اگر انسان مراقب نفس باشد لکن مواخذه و عقاب واسطه ها مطلب جدایی است.

در باره جن ها چند نکته وجود دارد:

۱- اصل وجود اجنه و قدرت های ویژه و خارق العاده آنها قطعی است اگرچه اگر ادیان الهی خبر نمی دادند تشخیص این مساله کار غیر ممکن یا دشواری بود

۲- اجمالا اجنه تاثیراتی بر انسان ها دارند مثل وسوسه و گرفتار کردن به بیماری ها و ایجاد پول و ثروت و ...

۳- مجموع تاثیرات اجنه در مقابل تاثیر اراده انسان چیز قابل محاسبه ای نیست

۴- اثبات این که مشکل انسان منشا جنی دارد نیز مشکل و غیر قابل اثبات است.

یعنی گشایش یا تنگنایی که برای فرد ایجاد می شود قابل انتساب قطعی به دعانویسی و ارتباط با جن نیست.

نه با عقل نه با امور تجربی قابل اثبات نیست.

۵- این امور مثل فال و دعا نویسی و ... معمولاً از جنس تقلب و سود جویی و این هاست چراکه ارتباط با اجنه و تسخیر آن ها بسیار مشکل است و عموم افراد از طی مراحل آن عاجز هستند.

لکن همان موارد کم و اندک که تسخیر اتفاق می افتد و مشکلی برای دیگری ایجاد می کند این با عدالت خداوند منافات ندارد؟ پاسخ این است که خیر

این که اسلحه کشنده است و زید مختار است که با آن دوستی را بکشد این با عدالت خدا منافاتی ندارد این قابلیت در اسلحه وجود دارد و به زید هم انتخاب و اختیار داده است که صالح شود یا پلید شود و هیچ کس نمی گوید چرا این خاصیت در گلوله است یا زید اختیار دارد؟

در نگاه قرآنی زید در مسیر آزمایش است و دوست او هم در مسیر آزمایش است هر دو می توانند برخورد مناسب قرآنی داشته باشند

اگر دوست او هم مثل زید ظلمی به او کرد و راه غیر دین رفت خبط کرده است و گناه برای او هم نوشته می شود.

این ها جزو نظام عالم طبیعت است و اجنه هم جزئی از این عالم طبیعت است یعنی گاهی عوامل طبیعت موجب نابینایی فرد می شود و گاهی یک جنّ این اثر را داشته باشد فرقی نمی کند و مهم بازخورد انسان است و این آثار منافاتی با حکمت و عدالت و رافت الهی ندارد.